

«با نام و یاد خدا»

چقدر وقت بدی عشق اتفاق افتاد

امیر رضا معروفی

www.ketab.ir



سرشناسه	:	معروفی، امیررضا، ۱۳۷۳ -
عنوان و نام پدیدآور	:	چقدر وقت بدی عشق اتفاق افتاد/ امیررضا معروفی.
مشخصات نشر	:	تهران: انتشارات سرگیس، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۸۸ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	:	978-600-8086-05-5
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	شعر فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	:	PIR ۸۳۶۱ / ع ۳۷ / ج ۷ / ۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی	:	۸ فا ۱ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۱۶۵۶۵۵



چقدر وقت بدی

عشق اتفاق افتاد

انتشارات سرگیس

نویسنده: امیررضا معروفی

ناشر: سرگیس

زبان: سبده آبی زاده

ناظر فنی: حسن محمدی

چاپخانه: ترانه

تیراژ: ۵۰۰ جلد

بهاء: ۸۰۰۰ تومان

نوبت و سال چاپ: دوم تابستان ۱۳۹۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۸۶-۰۵-۵

آدرس: میدان انقلاب، خیابان منبری جاوید، خیابان لبافی‌نژاد، پلاک ۲۶، ط ۴، واحد ۱۰

تلفن: ۰۹۱۲۰۱۳۶۲۸۹ - همراه: ۰۲۱-۶۶۴۸۱۹۱۶

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۶۴۸۹

Email: Sargispress@gmail.com

هرگونه استفاده از جلد و متن کتاب (اعم از زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری، تهیه CD) بدون اجازه کتبی ناشر و مؤلف ممنوع است و در صورت مشاهده از متخلفان به موجب بنده ۵ از ماده ۲ قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

- غزل ۹
- ما میدیم کمی دیر رسیدیم فقط ۱۰
- حال یک کز پری نیست خیابان نشده ۱۲
- مثل یک شمع یکدیم ولی دم نزدیم ۱۴
- تصویر من به قاریت گرا و غبار نیست ۱۶
- شبیهِ پر سه زدن دانه فاصدک در باد ۱۸
- در یک محیط سوت و کور و ده بودیم ۲۰
- لحظه‌ای باید امان می‌داد بعد ۲۲
- غم داشت، گریه داشت، برایم ثمر نداشت ۲۴
- تمام پنجره‌ها را کنار باید زد ۲۶
- به کجا می‌روی ای خسته پرت را دیدی؟ ۲۸
- یخ کرده‌ای هم تو هم این فوجان چایی که ۳۰
- گرچه این حبس شدن‌های تو اجباری نیست ۳۲
- به رنگ قرمز خون آسمان قشنگ تر است ۳۴
- شهر غمگین می‌شود وقتی که باران بیشتر ۳۶
- پشت نگاهت حالتی از درد می‌بینم ۳۸
- هر روز می‌نشینم و مانند روز قبل ۴۰
- گفتی که زود... دیر به من سر زدی ولی ۴۲
- کنج ده، یک خانه در شهری میان دود نه ۴۴
- ما زندگی سحر آمیزی نداریم ۴۶
- از این دریای سرگردان به باران باز می‌گردم ۴۸

- جاده‌ای عازم بن‌بست ندارید شما؟ ۵۰
- بی‌خبر بی‌نشان گرفت از من ۵۲
- شاید نه شاید... آه اما می‌شناسم ۵۴
- طوفان جاده‌ی سفرت را ندیده‌ای ۵۶
- آسمان هستم ولی در لحظه بارانی‌اش ۵۸
- تیره و تاریم انگاری به باران می‌رسیم ۶۰

مشنوی و چارپاره ۶۳

- به اسرام غمی که درون سیگار است ۶۷
- مثل بک تک هشت افتاده ۶۷
- هزار حرف نگفت هزار دل‌تنگی ۷۱
- داروی خواب خردی بروزم ۷۵
- بنشین کنارم در حالی کن بی‌تعارف باش ۷۷
- هیس... ساکت بنشینید و فضا گوی کنید ۸۰
- باید نوشت این شعر را هر چه سرد ۸۳

خیالم راحت است دیگر می‌توانم با حواسی جمع لب پنجره
بنشینم، به باران نگاه کنم
نه...

باید اول قهوه‌ای دم کنم. توی دنجان بد خبری بریزم. عطرش را
به لباسم بزنم. بعد با خیال راحت لب پنجره بنشینم. با انتقام روشن
کنم. سیگارم را می‌گویم.
نه...

البته انصاف نیست. من در حضور خودش جانم را از دست داده
بودم که دیگر لب به سیگار...
می‌دانید قسم جان او از حس محرک پنهان در انتقام هم قوی‌تر
است.

راستش خیالم که راحت نیست اما می‌توانم خودم را آرام کنم.

اول قهوه‌ای دم کنم. بعد عطرش را به لباسم بزنم. بعد لب پنجره بنشینم.

بعد به باران نگاه کنم.

آه راستی...

حالا که کمی دقت می‌کنم زیر باران دو نفر چتر در دست، دارند آینده‌ی آرمانی گذشته‌ی ما را تمرین می‌کنند.

از آن روزها وقتی عاشق هم شده‌اند که وقتش بود. یعنی همه چیز سر جایش بود.

بگذریم...

خیالم که راحت نیست...

حالا که بیشتر فکر می‌کنم واسم هم جمع نیست.

فراموشی هم که...

آه راستی چه داشتم می‌گفتم؟

چه داشتم می‌گفتم...

قهوه‌ام را می‌نوشم

سرم را از پنجره بیرون می‌کنم. با خودم کنار می‌آیم.

گذشته که گوش بدهکار ندارد اما من که حنجره‌ی فریاد دارم.

سرم را بیرون می‌آورم. به چتر و کز کرده‌هایش حسودی می‌کنم.

می‌خورم... افسوس را می‌گویم.

بغض را قورت می‌دهم.

نه...

اگر جای گریه اینجا نیست پس کجاست؟
سرم را از بنجره بیرون می آورم.
با حرص سر زمین و زمان فریاد می زنم:
چقدر وقت بدی عشق اتفاق افتاد

امیررضا معروفی - زمستان ۹۴



Instagram:Amirreza_maroufi

www.ketab.ir